

تفاوت لیبرالیسم خودمحور با سوسیالیسم خدامحور

«بگذر ز آفریده، بنگر در آفریدن»

مولانا در نگاه عمیق خود به انسان و جهان، ما را از توجه صرف به «آفریده» ها و اشیا فراتر می‌برد و به «آفرینش» و حقیقتی که در پس آن نهفته است، دعوت می‌کند. از این منظر، می‌توان انسان‌ها را بر اساس نوع نگاهشان به زندگی و جهان به دو گروه کلی تقسیم کرد: انسان‌هایی که نگاهشان محدود به «خود» یعنی اشیا و منافع شخصی خود است و انسان‌هایی که نگاهشان فراتر از خویشتن و معطوف به «زندگی»، «آفرینش» و خیر عمومی است.

برای درک بهتر این تفاوت، می‌توان رابطه یک کودک و پدرش را مثال زد. کودک خردسال معمولاً جهان را از دریچه نیازها و خواسته‌های محدود و شخصی خود می‌بیند. او به دنبال بازی، آسایش و به دست آوردن چیزهایی است که دوست دارد. اما پدر، نگاه گسترده‌تری دارد؛ او به سلامت کودک، آینده او، حفظ خانواده و تأمین زندگی نسل‌های بعدی می‌اندیشد. بنابراین، تفاوت نگاه کودک و پدر، صرفاً تفاوت در سن نیست؛ بلکه تفاوت در میزان آگاهی، مسئولیت‌پذیری و وسعت نگاه به زندگی است.

از این منظر، می‌توان گفت تفاوت انسان‌ها را باید در نوع نگاه آنان به زندگی و موضوع عشق آنان جست‌وجو کرد. کودک بیشتر عاشق «خود» و داشته‌های خود است، در حالی که پدر، علاوه بر خود، به زندگی و آینده فرزند و خانواده‌اش عشق می‌ورزد. یکی بیشتر مصرف‌کننده و بهره‌بردار است و دیگری مسئول حفظ، پرورش و ساختن و توسعه زندگی. در این چارچوب، می‌توان میان دو نوع نگرش اقتصادی و اجتماعی نیز تمایز قائل شد: نگرش خودمحور و نگرش خدامحور.

انسان خودمحور، بیش از هر چیز به منفعت شخصی و مالکیت فردی توجه دارد. در این نگاه، ارزش بسیاری از پدیده‌ها با میزان سود و منفعتی که برای فرد ایجاد می‌کنند سنجیده می‌شود. چنین انسانی ممکن است جهان را بیشتر به عنوان مجموعه‌ای از منابع و کالاهایی ببیند که می‌توان آنها را خرید، فروخت و از آنها سود به دست آورد. در مقابل، انسان خدامحور، جهان و زندگی را امانتی ارزشمند می‌بیند که باید از آن حفاظت کرد و آن را آباد ساخت. او خود را مالک مطلق جهان نمی‌داند، بلکه خود را مدیر جهان و در برابر زندگی، طبیعت، جامعه و نسل‌های آینده مسئول می‌بیند. از این منظر، انسان خداپرست به جای آنکه تنها به «مصرف و معامله» بیندیشد، به «آفرینش، تولید، سازندگی و حفظ زندگی» نیز توجه دارد.

برای توضیح این تفاوت می‌توان از مثال تولیدکننده و تاجر استفاده کرد. تولیدکننده معمولاً به دوام، کیفیت و حفظ ارزش محصول خود اهمیت می‌دهد، زیرا نتیجه کار و آفرینش اوست. اما تاجری که صرفاً به سود معامله می‌اندیشد، ممکن است بیش از خود کالا، به میزان سود حاصل از خرید و فروش آن توجه کند. البته این مثال به معنای نفی تجارت یا مذمت آن نیست، بلکه صرفاً برای نشان دادن تفاوت میان نگاه مبتنی بر تولید و سازندگی و نگاه مبتنی بر مبادله و سود به کار می‌رود. بر اساس این دیدگاه، می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین پرسش‌های فلسفه سیاسی این است که حکمرانی باید در خدمت چه چیزی باشد: منفعت فردی یا خیر عمومی؟

اگر دموکراسی را صرفاً به معنای حکومت خواست و اراده اکثریت بدانیم، ممکن است این پرسش پیش آید که آیا اکثریت همیشه بهترین و عادلانه‌ترین تصمیم را می‌گیرد؟ از این رو، در اندیشه مردم‌سالاری دینی، مردم‌سالاری صرفاً به معنای شمارش آرا نیست؛ بلکه باید با عدالت، اخلاق، شایستگی و مسئولیت‌پذیری همراه شود. در این نگاه، «مردم‌سالاری دینی» را می‌توان نوعی خدامحور و صالح‌سالاری و شایسته‌سالاری دانست؛ یعنی حکومتی که مشروعیت و جهت‌گیری خود را از ارزش‌های الهی و عدالت می‌گیرد و اداره امور را به افراد شایسته، صالح و توانمند می‌سپارد. از این منظر، مردم‌سالاری دینی به مفهوم شایسته‌سالاری (مریتوکراسی) نزدیک می‌شود؛ البته با این تفاوت

که شایستگی در اینجا تنها به توانایی فنی و مدیریتی محدود نیست، بلکه اخلاق، عدالت‌خواهی و مسئولیت در برابر خدا و جامعه را نیز در بر می‌گیرد.

بنابراین، تفاوت میان انسان خودمحور و انسان خدامحور را می‌توان، به‌صورت نمادین، تفاوت میان کودک و پدر دانست: کودک بیشتر به آنچه در اختیار دارد و به لذت امروز خود می‌اندیشد، در حالی که پدر به آینده، حفظ زندگی و رشد و تعالی فرزند خود توجه دارد.

بر همین اساس، می‌توان گفت اختلاف میان دو مکتب فکری لیبرالیسم و سوسیالیسم نیز، در برداشت ما، تا حدی به تفاوت میان فردمحوری و جامعه‌محوری بازمی‌گردد. لیبرالیسم بر آزادی و حقوق فردی تأکید بیشتری دارد، در حالی که سوسیالیسم بر عدالت اجتماعی، برابری و منافع جمعی تأکید می‌کند. از نگاه این مقاله، جامعه مطلوب جامعه‌ای است که در آن آزادی فردی در کنار عدالت اجتماعی قرار گیرد و هیچ‌کدام قربانی دیگری نشود. در نتیجه، اگر قرار باشد میان این دو رویکرد داوری کنیم، باید از خود پرسیم: آیا هدف نهایی زندگی، صرفاً افزایش ثروت و رفاه فردی است، یا ساختن جهانی عادلانه، آباد و انسانی برای همه؟

از منظر خدامحورانه، انسان نباید خود را مالک مطلق جهان بداند؛ بلکه باید خود را امانت‌دار آفرینش و مسئول در برابر خدا، انسان‌ها و نسل‌های آینده بداند. در چنین نگاهی، قدرت نیز نباید وسیله سلطه فرد یا گروهی بر دیگران باشد، بلکه باید ابزاری برای خدمت، عدالت و آبادانی باشد.

بنابراین، شاید بتوان گفت جامعه مطلوب، جامعه‌ای است که در آن آزادی با عدالت، مالکیت با مسئولیت، قدرت با خدمت و مردم‌سالاری با شایسته‌سالاری همراه شود. در چنین نظامی، نه فرد به بهانه آزادی می‌تواند حقوق جامعه را نادیده بگیرد و نه جامعه به بهانه عدالت می‌تواند آزادی و کرامت فرد را پایمال کند.

از این منظر، آرمان نهایی حکمرانی خدامحور، نه «سلطه یک ایدئولوژی بر ایدئولوژی دیگر»، بلکه غلبه عدالت، اخلاق و خیر عمومی بر خودخواهی و منفعت‌طلبی است؛ زیرا در نهایت، انسان خردمند کسی است که از «خود» فراتر می‌رود و در خدمت «زندگی» و «آفرینش» قرار می‌گیرد. لذا همانطور که پدر بر کودک صغیر خود ولایت دارد، سوسیالیسم هم باید بر لیبرالیسم ولایت داشته باشد.

با احترام

محمدعلی رضائی

<http://IRAN.somee.com>